

آنکه نوشت و آنکه تصویر کرد

نقدی بر متن و تصاویر کتاب « آنکه آمد و آنکه رفت »

سحر ترهنده

۱۳۷

حالا می فهمم

که همه ما از آسمان آمده ایم

مثل باران

و

دوباره بخار خواهیم شد. (بیژن جلالی)

آنکه آمد و آنکه رفت، قصه زندگی است و شادی؛ مرگ است و غم و باز هم زندگی و باز هم شادی؛ قصه تولد است و مرگ و مرگ است و تولد؛ قصه عشق است و مهربانی و نامهربانی؛ قصه ای که با حسرت یک فرشته در آسمان و آمدن او به زمین آغاز می شود و با بازگشت فرشته به آسمان و تولد کودکی دیگر پایان می یابد؛ قصه شادی فرشته ای است از زاده شدن و شادی زن و مردی است از بچه دار شدن و قصه غم هر سه است از درد قلب کودک و نامهربانی باد و خورشید و سرما؛ قصه ای که در آن، کودکی از پاکسی و معصومیت همای فرشتگان است، می میرد و کودکی دیگر جای او را می گیرد، برای امکان ادامه زندگی.

آنکه آمد و آنکه رفت، قصه عشق است؛ قصه قلبهای مملو از غم و شادی، این روایت در صفحات کتابی جاری شده است که شاید برای پدران و مادران کودک از دست داده بهتر باشد تا هر گروه سنی دیگر. کتاب، نوشته «توران میرهادی»، با تصاویری از «مهرنوش معصومیان» است.

آنکه آمد، آنکه رفت
نوشته: توران میرهادی
ویراستار: ایرج جهانشاهی
تقاضی: مهرنوش معصومیان
ناشر: واژه (انتشارات فاطمی)
چاپ اول: ۱۳۷۷ - ۱۰۰۰۰ نسخه
۲۴ صفحه - ۳۰۰۰ تومان



آنکه آمد و آنکه رفت، قصه عشق است؛ قصه قلبهای مملو از غم و شادی. این روایت در صفحات کتابی جاری شده است که شاید برای پدران و مادران کودک از دست داده بهتر باشد تا هر گروه سنی دیگر.

متن کتاب

زبان متن ساده و قابل فهم و مناسب با گروه سنی مخاطب است و حس موجود در متن را به راحتی القا می‌کند، ولی نوع (شیوه) مطرح کردن قضیه‌ای حساس چون مرگ در این کتاب مناسب گروه سنی ذکر شده بر روی جلد اثر نیست، چه کودکان در سنین ۸ تا ۱۲ سال یا مسئله مرگ به صورت عینی‌تر و ملموس‌تری مواجه شده‌اند و درک روشنتری از این قضیه دارند. داستان این کتاب مانند توجیه‌هایی است که مادران برای بیان علت مرگ نزدیکان برای کودکان ۳-۴ ساله بیان می‌کنند. یا این همه متن کتاب برای گروه سنی فوق بسیار غمگین و ناراحت‌کننده است. بخصوص اینکه در این متن باید امید و شادی، به اندازه مرگ مطرح می‌شد ولی ما تنها شادی را در صفحه آخر کتاب و آن هم با تصویری که اصلاً شاد نیست می‌بینیم و این حس غم و مرگ است که با بستن کتاب در خاطر خواننده باقی خواهد ماند. همچنین در متن چند نکته دیگر هم قابل ذکر است که سؤالاتی را در ذهن خواننده به وجود می‌آورد. نکته اول اینکه چرا فرشته کوچک می‌خواهد به زمین بیاید. چون هیچ توضیحی در مورد محل زندگی او در آسمان داده نمی‌شود علت اشتیاق او برای آمدن به زمین مجهول می‌ماند. و یا اینکه چرا عناصر دوست و همراه کودکان بخصوص خورشید که همواره مظهر بخشش و مهربانی و گرمایش زندگی‌بخش بوده‌اند، در این

کتاب، این قدر سنگدل می‌شوند؟

نکته مهمتر اینکه مگر این عناصر هر کدام موجودیتی مستقل و بی‌ارتباط با فرشته بزرگ که نمادی از قدرت مطلق (خدا) است دارند؟ وقتی فرشته بزرگ اجازه آمدن او را به زمین داده پس اینها چکاره‌اند؟! و... نیافتن پاسخ برای پرسشها باعث ایجاد اختلال در منطق داستان می‌شود. گرچه داستان مملو از حس و عاطفه است و این مهربانی و محبت است که در صفحه صفحه کتاب جریان دارد ولی داستان، منطق درستی را دربر ندارد.

جلد کتاب:

بر روی جلد کتاب تصویر کودکی بالدار (فرشته؟)، با چهره‌ای غمگین، در میان توده‌ای ابر مانند به چشم می‌خورد. کودک انگار در حال فرار از چیزی است. توده ابری که کودک را در بر گرفته، با انحنای و فرمهای یکجور طراحی شده است. طرح گلها و برگهای پایین تصویر هم، همگی تکرار یک فرم است؛ گویی به جز این فرم، شکل دیگری از گل یا گیاه و برگ در جهان وجود ندارد.

طراحی آناتومی کودک اشکال دارد. و فرم بالها دور از زیبایی و ظرافت است. باقی صفحه سفید است؛ شاید برای القاء حس پاک‌ی و تقدس. ولی نسبت فضاهای مثبت و منفی در کمپوزیسیون (ترکیب‌بندی) نادیده گرفته شده است. شخصیت اصلی ما که در طول اثر معرفی می‌شود، همین فرشته کوچک است که بر روی جلد تصویر شده.

تصویرگر می‌خواهد ضعف طراحی خود را با پنهان کردن اندام فرشته‌ها زیر بالها و ابرها و در جاهایی که این دو وجود ندارند، با تیره کردن بی‌دلیل فضا از بین ببرد.



طراحی (آناتومی) کودک اشکال دارد و فرم بالها به دور از زیبایی و ظرافت است. باقی صفحه سفید است؛ شاید برای القاء حس پاکی و تقدس. ولی نسبت فضاهای مثبت و منفی در کمپوزسیون نادیده گرفته شده است.

کاش من هم آنجا بودم» باشد. بچه‌ها از نظر نوع پوشش، رنگ مو و حالت چهره‌هایشان، هویتی مخدوش دارند: تلفیقی نادرست از بچه‌های روستایی و شهری، با چهره و موهای چینی و نوع لباسهای مکزیک. چهره آنها - مانند سایر کارهای خانم «معصومیان» - تشکیل شده از دو نقطه سیاه به جای چشم و خطی کوچک و باریک، به جای دهان. به همین دلیل، با وجود رنگ موها و نوع لباسهای متفاوت، شخصیت‌های کتابهای ایشان هویت فردی ندارند و همه تکرار یک تصویر و یک چهره هستند. دو کودک تصویر شده در قسمت پایین، سمت چپ کادر، به سمت راست می‌دوند. این حرکت خلاف سعی، اکثر تصویرگراشی است که می‌خواهند بیننده را با حرکت تصویر به صفحه بعد هدایت و میل دیدن را در او ایجاد کنند. تنها نکته مثبت تصویر، غلبه خط مایل راست از جهت فرشته تا زمین و سمت بازی بچه‌هاست که حس دوستی، پاکی و روابط مثبت انسانی را به درستی القا می‌کند.

صفحه‌های ۶ و ۷:

در این صفحه‌ها، فرشته کوچک درخواست خود را که همان رفتن به زمین است، با فرشته بزرگ در میان می‌گذارد. و فرشته بزرگ به او می‌گوید که اگر به زمین برود، تکه‌ای از قلبش در آسمان باقی می‌ماند و ...

در تصویر، صفحه رویارویی و صحبت فرشته کوچک با فرشته بزرگ را می‌بینیم. فرشته

ولی به جای اینکه جهت حرکت فرشته، برای هدایت خواننده به صفحات داخلی، به سوی داخل کتاب باشد، او نه تنها به داخل کتاب پشت کرده، بلکه از آن فرار هم می‌کند. عنوان کتاب بزرگ و فونت انتخابی تیره، خشن و نامناسب است. عوامل فوق، طرح روی جلد را به ورودی نامناسبی برای کتاب تبدیل کرده‌اند.

در صفحه ابتدایی متن، شخصیت اصلی، یعنی فرشته کوچک، تنها با یک جمله (فرشته کوچک) است که در بالای - بالای آسمان زندگی می‌کند و گاهی به زمین نگاه می‌کند و حسرت او از دیدن کودکان در حال بازی در میان درختها، گلها و خانه‌ها و چمنها و... معرفی می‌شود و با بیان جمله «ای کاش من هم آنجا بودم، می‌دویدم و بازی می‌کردم» آرزوهای او برای خواننده، آشکار می‌گردد. در متن، از چیزهایی به عنوان نشانه‌های زیبایی زمین یاد شده است که در تصویر، خبری از آنها نیست: نه گلی می‌بینم و نه سبزه‌ای. تعدادی کودک در جلو و تعدادی در عقب تصویر، سمت چپ، در حال بازی هستند، اما هیچ حسی از شادی در حرکات و چهره‌های آنها یافت نمی‌شود. بازی آنان منفعل و بدون حرکت است و حس جنب و جوش را القا نمی‌کند. رنگهای استفاده شده، بی‌مایه و خام هستند. ساده‌ترین و بی‌هویت‌ترین رنگها، بدون ظرافت و دقت در تصویر به کار رفته‌اند؛ مانند رنگ کوهها و درختها. در این تصویر هیچ چیز غبطه برانگیزی به چشم نمی‌خورد که مؤید جمله «ای



طراحی پرندگان با منقارهای بسیار باریک در برابر حجم بزرگ بدنشان و بالهایی مانند بال کاغذ و بادبزن، همچنین طراحی پاها و دستهای کودک اشکال دارد.

چهرهٔ بچه‌ها - مانند سایر کارهای خانم «معصومیان» - تشکیل شده از دو نقطهٔ سیاه به جای چشم و خطی کوچک و باریک، به جای دهان. به همین دلیل، با وجود رنگ موها و نوع لباسهای متفاوت، شخصیت‌های کتابهای ایشان هویت فردی ندارند و همه تکرار یک تصویر و یک چهره هستند.

سهیم است. چهره پدر و مادر نیز که باز معلوم نیست چه هویتی دارند، مانند چهرهٔ کودکان است؛ به انضمام سیبل و ابروهای کلفت صاف و بی حالتی که بخصوص در این صفحه، با رنگ پشت سر پدر یکی شده است و او را تا حدودی مضحک نشان می‌دهد.

خانه‌ای که در پس زمینه قرار دارد، باید نزول فرشته را تداعی کند، به علت لکه لکه بودن و مخلوط شدن آن با فرمهای سخت و زاویه‌دار گلیمی، بدرستی قابل رؤیت نیست؛ خانه در لایهٔ زیرتر قرار دارد، اما فرشته جلوتر از آن است و گویی در حال خروج از خانه است؛ نه ورود به آن. وجود نقوش گلیمی، شاید برای بخشیدن هویتی ایرانی به تصویر بوده است، ولی این نقوش و منطقه مورد استفاده از آنها با نوع خانه پشت سر - و آن نوع معماری سقف و دودکش که شباهتی به خانه‌های معمول ایرانی ندارد - در تضاد هستند.

طراحی آناتومیها اشکال دارد؛ بخصوص دستها و پاها که بزرگنمایی شده‌اند. خطوط طرحها شکسته، سخت و زاویه دارند و بسیار متفاوت با حال و هوای عاطفی متن. تنها نکتهٔ جالب این تصویر، تکرار فرم گلیم، روی پیراهن مادر است که امکان ادامهٔ بصری و رؤیت تمامی پیراهن را به بیننده می‌دهد.

صفحه‌های ۱۰ و ۱۱:

پدر و مادر از داشتن کودکی که مدتها در

کوچک‌در برابر زمینه‌ای سفید مشاهده می‌شود که شاید قرار است القاکنندهٔ وجود فرشتهٔ بزرگ باشد، ولی به علت پراکندگی و زیادی رنگ سفید، در جای جای تصاویر، فرقی بین این قسمت و قسمت‌های دیگر حس نمی‌شود. شاید بهتر بود، تصویرگر رنگ را تغییر می‌داد و یا...

طرح بالهای فرشتگان به دور از زیبایی و مانند بال حشرات است. رنگ ابرها بسیار کدر و عاری از حس پاک، سبکی و تقدس متصور انسان از دنیای فرشته‌ها و محیط زندگی آنهاست. فرشته‌های کوچک بالا، سمت چپ تصویر نیز چهره‌های «دو نقطه و یک خطی» بچه‌های زمینی را دارند.

صفحات ۸ و ۹:

فرشتهٔ کوچک، پس از کسب اجازهٔ فرشتهٔ بزرگ، سفرش را به سوی زمین آغاز می‌کند؛ از کنار ماه می‌گذرد، از میان ابرها رد می‌شود، از روی کوهها و دشتها و دریاها و رودها و... می‌گذرد تا مانند یک کودک، در آغوش مادر زمینی‌اش جای بگیرد.

در تصویر، زیباترین قسمت‌های تخیل متن، یعنی عبور از لابه‌لای ستاره‌ها و ماه و... نادیده گرفته شده است. فرود فرشته به صورت کودک، اصلاً قابل درک نیست؛ پدر و مادری را می‌بینیم که صاحب کودکی شده و خوشحال‌اند و فرشته‌ای کوچک را بالای سر پدر می‌بینیم که در این شادی



وجود نقوش گلیمی شاید برای بخشیدن هویتی ایرانی به تصاویر بوده است، ولی این نقوش و منطقه مورد استفاده از آنها با نوع خانه پشت‌سر - و آن نوع معماری سقف و دودکش که شباهتی به خانه‌های معمول ایرانی ندارد - در تضاد هستند.

آرزویش به سر برده‌اند، بسیار شاد هستند؛ بچه‌ای با موها و پوستی نرم و چشمان میخی زیبا. ولی کودک قلب‌برد دارد؛ چرا که تکه‌ای از قلبش در آسمان مانده است.

در تصویر کودک، هیچ چیز نرم و زیبایی دیده نمی‌شود و نکته مهم اینکه رنگ موهای او از مشکی به قهوه‌ای کمرنگ تغییر کرده است. تصویرگر با بافت مدادی که بر روی گونه‌ها و بدن کودک و پدر و مادرش به وجود آورده، لطافت پوست را گرفته است؛ چون این بافت مانند بافت روی شلوار پدر، گلدانها و... است و هیچ تفاوتی با آنها ندارد. به طور کلی، جنسیت اشیاء و بافتها در تصاویر نادیده گرفته شده است. گلها و برگها، با رنگهای کدرشان، عاری از حس زندگی و واقعی بودن، هستند و بسیار تصنعی و تکراری به نظر می‌رسند. طراحی آناتومیها در این تصویر نیز دارای اشکالات فاحشی است؛ بخصوص در پاهای کمر، و دستهای پدر. در قسمت کمر و باسن پدر که با فرمهای هندسی و تیز گلیم تلفیق شده است. زاویه و شکست بسیار عجیبی مشاهده می‌شود که تا به حال در اندام هیچ کس سابقه نداشته است. تفکیک اندام پدر و مادر از پس زمینه، به علت سفیدی رنگ و بدون مرز بودن لباسها

مشکل است. در این تصویر، سیبل پدر حالت کاریکاتوری مضحکی پیدا کرده است. محل نشستن آنها با پایه‌های سفید، بخصوص در سمت راست که با سفیدی پس زمینه مخلوط شده است، معلق در هوا به نظر می‌رسد. وجود گلدان در صفحه ۱۰، بدون ادامه طرح گلیم، این حس معلق بودن را تشدید می‌کند. خطوط بسیار تیز، شکسته و دارای زاویه‌های تند هستند. این حالت حتی در موهای مادر به چشم می‌خورد.

صفحه‌های ۱۲ و ۱۳:

فرشته کوچک سخت نفس می‌کشد و نمی‌تواند بخندد. پدر و مادر شبانه‌روز، مراقب او هستند و درد او را با مهربانی کم می‌کنند. فرشته کم‌کم بزرگ می‌شود و روی قالی، شروع به حرکت می‌کند.... روی قالی! پس تمام نقوش گلیمی که در تصاویر دیدیم، بدون منظور و آگاهی و تنها برای پر کردن فضا آورده شده بود. تکرار فرم لوزی بزرگ و لوزیهای کوچک، سمبل و تداعی کننده هیچ چیز نیست و فضای درون یک خانه ولو فانتزی را در تصاویر القا نمی‌کند. نوع خطوط استفاده شده در طراحیها باعث کمرنگ شدن بار عاطفی متن شده است. فرمها باید تا جای ممکن نرم و منحنی



چرا عناصر دوست و همراه کودکان - بخصوص خورشید که همواره مظهر بخشش و مهربانی بوده و گرمای آن زندگی بخش است - در این کتاب این قدر سنگدل و نامهربان شده‌اند که باعث درد و ناراحتی کودکی شوند؟

تنها نکته مثبت تصویر، غلبه خط مایل راست از جهت فرشته تا زمین و سمت بازی بچه‌هاست که حس دوستی، پاکی و روابط مثبت انسانی را به درستی القا می‌کند.

تبدیل شده است که هیچ معنایی ندارد؛ مگر اینکه تصویرگر فراموش کرده باشد لااقل مانند صفحات قبل و بعد، شلوار پدر را رنگ کند.

صفحه ۱۶ و ۱۷:

روزی دیگر فرشته کوچک در حیاط بازی می‌کند، خورشید به سراغش می‌آید و مثل باد می‌خواهد که او به مکان اصلی خود (آسمان) باز گردد. پدر و مادر پرده‌ها را می‌کشند، اتاق را خنک می‌کنند و نمی‌گذارند خورشید و گرما فرشته را ببرند...

آیا هیچ کدام از این حالتها در تصویر دیده می‌شود؟ خیر. تلفیق دو مکان حیاط و داخل منزل، امنیت فضای داخل خانه را - که متن بر آن تأکید می‌کند - زیر سؤال می‌برد و تمام گویش و حس موجود در متن را نیز، خورشید وارد خانه شده و پدر و مادر را نیز تحت الشعاع قرار داده است. تشخیص اندام پدر و مادر ناممکن است؛ چرا که به آنها پرداخته نشده، تنها سرها رسم شده‌اند. تصویر آفتاب، برخلاف توضیحات متن، اصلاً داغ نیست. رنگها همه، خاکستری سرد و نارنجیهای بی‌مایه‌ای هستند که نمی‌توانند گرما را القا کنند. خورشید سرد چه صدمه‌ای می‌تواند به کودک بزند؟! تصویرگر سعی کرده است با استفاده از رنگ سفید، دست به ایجاد فضا زده، در تصویر حرکت و برای بیننده، امکان چرخش در صفحه را فراهم بیاورد. اما به علت ناموفق بودن در این امر، تنها حس نیمه‌کاره بودن و ناتمامی تصاویر را در

می‌بودند؛ چون متن، این‌گونه فرمها را اقتضا می‌کند. ولی ما در تصویرها خلاف این حرکت را می‌بینیم. تیرخ چهره مادر بسیار زشت و ابلهانه است. جایی که کودک در آن قرار دارد، نه شبیه گهواره‌است و نه شبیه هیچ چیز دیگر.

صفحه‌های ۱۴ و ۱۵:

فرشته کوچک در حیاط بازی می‌کند که باد به سر و وقتش می‌آید. باد به او می‌گوید که زمین جای او نیست و باید به آسمان برگردد. فرشته کوچک بیمار می‌شود و پدر و مادر مهربان، درها را بسته، خانه را گرم می‌کنند تا باد کودک را با خود نبرد و... این تصویر دو صفحه باید با طرح درمی یا پنجره‌ای که نشانه‌ای از بسته شدن داشته باشد از هم جدا می‌شدند که این‌گونه نشده است. باد وارد صفحه بعد، یعنی فضای خانه شده، بیم آن می‌رود که آتش را خاموش کند؛ آتشی که رنگهای گرم را القا نمی‌کنند. استفاده از آتش برای گرم کردن کودک! مگر اینها کجا زندگی می‌کنند که وسط خانه می‌توانند آتش روشن کنند؛ بدون بیم سوختن اشیاء؟! طراحی شخصیت‌های داستان به گونه‌ای است که بیننده گمان می‌کند پدر، مادر و کودک را به حالت نشسته روی آتش نگاه داشته است. محل نشستن مادر قابل درک نیست و نوع طراحی داستان پدر، شاهی بر این ادعاست. سفیدی لباس مادر و کودک در قسمت دستها بیننده را دچار اشکال دریافتن جهت و حالت می‌کند. تمام اندام پدر، بجز سر و دستها محو و باقی به یک مثلث سفید

در تصویر، زیباترین قسمتهای تخیلی متن، یعنی عبور از لابه‌لای ستاره‌ها و ماه و... نادیده گرفته شده است.

تصویر آفتاب، برخلاف توصیفات متن، اصلاً داغ نیست. رنگها همه خاکستری سرد و نارنجیهای بی‌مایه‌ای هستند که نمی‌توانند گرما را القا کنند.

پارچه‌ها گم شده و نقوش گلیمی که در صفحات قبل، در حاشیه لباس و قسمتی از آستین او وجود داشت نیز حذف شده‌اند. همچنین نوع نشستن و ادامه پاها و کمر پدر با پس زمینه یکی شده است. پرندگان با بالهایشان و نوع طراحی ستاره‌ها (همه یک شکل و یک اندازه، با زاویه‌های تیز و تهدیدکننده) عواملی هستند که زیبایی موجود در متن را از بین می‌برند. خطوط سایه‌وار مدادی که تصویرگر بر نقوش آبرنگی خود - برای ایجاد سایه‌روشن - آورده، بافتی خشن به چهره‌ها، ستاره‌ها و پرندگان داده و تمامی نرمی و عطوفت جاری در فضای متن را که باید در تصویر نیز دیده می‌شد از بین برده است.

صفحه‌های ۲۲ و ۲۳:

فرشته کوچک در آسمان، به خاطر دوری از پدر و مادر مهریانش غمگین است؛ ولی درد ندارد. دوستانش او را دلداری می‌دهند و با او نزد فرشته بزرگ رفته، می‌گویند که به پدر و مادر فرشته بد کرده‌است و باید کاری کند تا غصه از دست دادن فرشته کوچک، آرام آرام از دلشان بیرون برود...

موها و طرح فرشته‌ها در تصویر تکراری است. گویی تصویرگر برای چهره فرشتگان هیچ تصویری جز اینها ندارد. تیرگی سمت چپ فرشته کوچک، ناراحتی او را تا حدودی القا می‌کند، ولی حذف اندام فرشته بالایی و بالهای فرشته اشکال به وجود آورده است. فرم بالها زشت است و به هیچ وجه، حس نرمی

مخاطب به وجود می‌آورد.

صفحه‌های ۱۸ و ۱۹:

حال فرشته کوچک خوب می‌شود. او از پشت پنجره، مناظر و کودکان در حال بازی را می‌بیند و برای بازی به سبزه‌زار نزدیک خانه می‌رود که این بار سرما به سراغش می‌آید؛ خشن و نامهربان، چون باد و خورشید و...

اثری از منظره زیبا و کودکان و سبزه‌زار در تصویر دیده نمی‌شود. سرما در خانه هم کودک را تهدید می‌کند. چهره‌ای که به سرما داده شده، بخصوص در قسمت دهان و بینی، بسیار نامناسب است. البته رنگ آبی مورد استفاده در کنار سفیدی زیاد پس زمینه، حس سرما را به خوبی القا می‌کند. اما آتش در اینجا نیز گرم نیست و اصلاً حرکت و حس آتش بودن را ندارد؛ محل قرارگیری آن هم در هوا و نامشخص است. کودکی که می‌دود با کودکی که در آغوش مادر است - و گویی در قنداق پیچیده شده - از نظر سنی اختلاف دارند و مانند این است که دو کودک متفاوت هستند.

صفحه‌های ۲۰ و ۲۱:

کودک با چشمانش به مادر می‌گوید که باید به آسمان برود؛ چرا که باد و سرما به او اجازه زندگی بر زمین را نداده‌اند، او می‌خواهد و دیگر بیدار نمی‌شود و فرشته کوچک به آسمان باز می‌گردد... لطفاً به فرم بسیار بد دهان مادر و سبیل پدر در تصویر دقت کنید! اندام مادر در میان سفیدی

با بسته شدن کتاب، حس متن ادامه می‌یابد، ولی تصاویر به کلی از ذهن پاک می‌شوند و هیچ خاطره یا حسی را باقی نمی‌گذارند.